

## برخورد اقبال با فرهنگ آلمان

### (یک مطالعه و بررسی درباره ارتباط و تبادل فرهنگها)

فریده جزایری موسوی \*

#### چکیده

بررسی اندیشه های محمداقبال لاهوری در رابطه با فرهنگ آلمان از طریق آثار نشر و نظم وی بوسیله روش تحقیقی ارتباط و تبادل بین فرهنگها، در تجزیه و تحلیل، نقد و بررسی فرهنگهای بیگانه و بخصوص فرهنگ مدرن اروپا، علل پیشرفت و یا رکود تمدنها به دانشجویان و محققان کمک مؤثری میکند. تاثیر نقطه نظرات اندیشمندان نوگرای آلمانی بر اقبال به گونه ای بود که وی نه تنها به نقد و بررسی جهان مدرن پرداخت، بلکه توانست فرهنگ شرق و بخصوص جامعه اسلامی را مورد ارزیابی قرار دهد. اقبال فلسفه را زیربنای تفکر جامعه بشری میدانده که تاثیرش را بر سایر علوم می گذارد، هرچند که در جهان مدرن اروپا فلسفه بیشتر تحت تاثیر پیشرفت علوم دیگر مانند علوم طبیعی، ریاضی و فیزیک قرار گرفت و از اینرو تحول عظیمی در تاریخ تمدن بشری بوجود آورد. در این سیر و تحول، فلسفه مدرن اروپا از تعالیم افلاطونی و نیز تعالیم مذهبی از طرف کلیسا فاصله گرفت. در مقابل فلسفه اسلامی همچنان تحت تاثیر فلسفه افلاطون<sup>۱</sup> قرار دارد و همچنین در بعد مذهبی بیشتر از عرفان و تصوف تاثیر گرفته است. اقبال لاهوری در صدد احیای فلسفه اسلامی و اصلاح طرز تفکر درباره دین بر

---

\* عضو هیئت علمی گروه زبان آلمانی دانشگاه آزاد اسلامی

۱- افلاطون به عالم واقعیت بعنوان یک کل ثابت و لاتغییر اعتقاد داشت. بنظری جهان و موجودات (بعنوان جزء) غیر واقعی و تنه‌ایک ایده هستند، زیرامتغیرو ناپایدارند. در:

Friedlein, Curt: Geschichte der Philosophie. Erich Schmidt Verlag. Berlin 1984. P. 47,48.

می آید، زیرا او نظریات اندیشمندان مدرن را که از بعد دینامیکی، تحول و تحرک بیشتری برخوردارند به تعالیم اولیه اسلام در زمان حیات پیامبر(ص) نزدیکتر می بیند. البته اقبال به نقد، تصحیح و تکامل نظریه های دانشمندان مدرن اروپایی پردازد و سعی میکند تا اشتباهات و یا سوء تعبیرات درباره مفاهیمی مانند دین و مابعدالطبیعه در فلسفه مدرن را که تحت تاثیر مکتب مادی گرایی میباشد، بر طرف کند. همچنین ادبیات نقش مؤثری در ارتباط و تبادلات فرهنگی ملتها دارند. اقبال از ادبیات و شعر نیز برای بیان اندیشه های خود استفاده میکرد. با مقایسه سببها، استعارات و تمثیلهای تاثیر فرهنگها بر یکدیگر و نکات مشترک یا متفاوت آنها آشکارتر میشود. اشعار فارسی اقبال نشان دهنده توجه و نکته بینی وی درباره نقش و اهمیت فرهنگ ایرانیان در ایجاد ارتباط بین تمدنهای متفاوت شرق و غرب در طول تاریخ بشری میباشد. پایان نامه به زبان آلمانی نوشته شده، اما از منابع انگلیسی، فارسی، عربی و اردو نیز استفاده شده است.

## مقدمه

محمد اقبال لاهوری (۱۹۳۸-۱۸۷۳) شاعر و فیلسوف هندی- پاکستانی در سال ۱۸۹۵ در دانشکده دولتی "لاهور" در رشته فلسفه مشغول به تحصیل شد. اقبال زبانهای فارسی و عربی رامیدانست و در ایام جوانی گاهی اشعاری به زبان اردو می سرود. بدلیل استعداد فوق العاده اش در فلسفه از طرف پروفیسور توماس آرنولد<sup>۱</sup> تشویق شد تا برای ادامه تحصیل و اخذ دکتری به اروپا برود و با فلسفه مدرن غرب آشنا شود. اقبال در سال ۱۹۰۵ به اروپا میرود و در دانشگاههای "کمبریج" در لندن و "مونخ" در آلمان به تحصیل و تحقیق

<sup>۱</sup> - Thomas Arnold

مشغول میشود. اقبال با مک تاگارت<sup>۱</sup>، پروفیسور و استاد دانشگاه کمبریج، که از پیروان هگل فیلسوف آلمانی، بود آشنا میشود. از اساتید دیگری که تأثیر عمیقی بر اقبال گذاشتند، میتوان ادوارد براون<sup>۲</sup> شرق شناس و دکتر رینالد نیکولسون<sup>۳</sup> را نام برد. اقبال پایان نامه خود را درباره "سیر و تحول مابعدالطبیعه در ایران"<sup>۴</sup> در سال ۱۹۰۷ پایان میرساند. استاد راهنمای او پروفیسور اف. هومل<sup>۵</sup> بود.

اقبال تحت تأثیر اندیشمندان آلمانی مانند نیچه، گوته، کانت، لایب نیتس، هگل، فیخته، اینشتین و غیره قرار میگیرد و در کتاب خود "احیای تفکر دینی در اسلام"<sup>۶</sup> (۱۹۳۴) و یا اشعاری که اغلب به زبان فارسی سرود، برداشت و استنباط خود را در رابطه با فرهنگ آلمان منعکس کرد. اقبال در دوران تحصیل در اروپا فلسفه نیروی حیات<sup>۷</sup> را می آموزد که در آن فعالیت و تجربه انسان درز ندگی مهم تلقی میشود. اقبال در برخورد با دیدگاههای فلسفی مدرن توانست مذهب و فرهنگ شرقی خود را بهتر بشناسد و درک کند. اگرچه اقبال به سیاست علاقه چندانی نداشت، اما در مقابل شرایط سیاسی کشورش نمیتوانست بی تفاوت بماند. او در سال ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ به انگلستان رفت تا در جلساتی که در لندن برای برنامه ریزی قانون اساسی هند

1- Mc Taggart

2- Edward Brawn

3- Rinald Nicholson

4- The Development of Metaphysics in Iran

5- F. Hommel

6- The Reconstruction of Religious Thought in Islam

7- Vitalism

ترتیب داده شده بود، شرکت کند. محمداقبال از اولین اصلاح طلبان جامعه مسلمان هندو بنیانگذار کشور پاکستان بشمار میرود.<sup>۱</sup>

او در سال ۱۹۳۲ هنگامی که برای شرکت در جلسه به لندن رفته بود، بطور اتفاقی بنیتو موسولینی<sup>۲</sup> (۱۸۸۳-۱۹۴۵) رهبر فاشیست ایتالیایی را ملاقات میکند.<sup>۳</sup> بعدها اقبال شعری به زبان اردو درباره موسولینی می سراید (۱۹۳۵).<sup>۴</sup> او در شعرش این سؤال را مطرح میکند که چرا همه مردم فقط موسولینی را بعنوان یک جنایتکار و فاشیست میشناسند. در عصر ما موسولینی های بسیاری وجود دارد و چنین سیاستمدارانی محصول و ابزار تمدن جدید هستند. در این شعر حساسیت اقبال در برابر تغییرات زیر بنایی در جنبشهای سیاسی اروپا بیان شده است.

برای اقبال زبان فارسی و فرهنگ ایرانی مانند پل ارتباطی بین فرهنگهای شرق و غرب است، در واقع به کمک ادبیات و فرهنگ ایرانی پیوندی بین فرهنگ گذشته شرق و فرهنگ جدید غرب حاصل میشود. اقبال شاعر و فیلسوفی آگاه و آشنا به چندین زبان، فرهنگ و مذهب است، بنابراین از جنبه های متفاوت و باشناخت آگاهانه به بررسی فرهنگ و تمدنهای

<sup>۱</sup>- Spear, Percival: A History of India. Penguin Books India. New Delhi 1990. Voll. II. From the sixteenth century to the twentieth century. P. 227, 228.

<sup>۲</sup>- Benito Mussolini

<sup>۳</sup>- حقیقت، عبدالرفیع (رفیع): فرهنگ شاعران پارسی. انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان ایران. تهران ۱۳۶۸ (۱۹۸۹). جلد ۲ ص. ۱۵۸۰ و ۱۵۸۱.

<sup>۴</sup>- Iqbal, Mohammad: Iqbal A Selection of the Urdu Verse. Text and Translation by: Matthews, D.J. Heritage Publishers. New Delhi 1993. P. 144-147.

بشری میپردازد. در ساختار اصلی آثار وی میتوان اهمیت نقش ارتباط و تاثیر متقابل

فرهنگها بر یکدیگر را دید.

### روش تحقیق

در عصر ما ارتباط و تبادل فرهنگها نقش مهمی را ایفا میکنند. پیشرفت وسایل ارتباط جمعی باعث برخورد بیشتر بین فرهنگهای متفاوت در جامعه بشری شده اند. انسان نیازمند اطلاعات و تفسیرهای صحیح از فرهنگهای دیگر میباشد. تحقیق و بررسی فرهنگهای دیگر باعث میشود که فرد با فرهنگ خود نیز بیشتر آشنا شود. در مطالعه ارتباط بین فرهنگها باید به این نکته توجه کرد که چه عواملی باعث پیشرفت یک فرهنگ شده اند و یا چه عواملی آنها تضعیف کرده اند و چگونه میتوان آنها را اصلاح کرد.

کوشش اقبال بعنوان یک شاعر و فیلسوف مسلمان در درجه اول در جهت بهبود وضعیت جامعه مسلمانان و اصلاح اندیشه فلسفی در جهان اسلام بود تا فرهنگ اسلامی و شرقی را که دارای گذشته درخشانی بوده، اما اکنون مانند کاروانی در راه توقف نموده، به تحرک وادارد و آگاه سازد و بتواند دوباره احیاء و شکوفا بشود.

فرهنگ، زبان و ادبیات به یکدیگر وابسته اند، بطوریکه در زندگی روزمره اغلب یک جزء تلقی میشوند. در مطالعه فرهنگها مفاهیم مختلف یا مقوله های فرهنگی فراتر از مرزهای زبانی بررسی میشوند و سعی میشود تا فرهنگ بیگانه درک شود. این نوع برخورد و تقابل و تبادل و کشف دیگری و فهم یک موضوع بیگانه بر خلاف معیارهای مورد قبول سنت گرایی است. "درک" یک فرهنگ بیگانه نتایج ثمر بخشی دارد، اگرچه بنظر میرسد که فهمیدن

فرهنگ بیگانه همیشه با سوء تفاهماتی همراه است.<sup>۱</sup> انسان فرهنگ بیگانه را از "بعد مشاهده کننده" تجزیه و تحلیل میکند. به این ترتیب عوامل مشابه و یا متفاوت مشخص میشوند. اگر با روش تحقیقی بین فرهنگی<sup>۲</sup> به بررسی فرهنگ بیگانه ای پرداخته شود، سوء تفاهمها و اشتباهات برطرف میشوند زیرا سببل ها، مفاهیم و تصورات فرهنگ خودی با فرهنگ بیگانه مقایسه، تجزیه و تحلیل و روشن میشوند. تفسیر فرهنگی به معنای ارتباط و تقابل بین فرهنگهای بیگانه نوعی دیدگاه هرمنوتیکی است. هرمنوتیک<sup>۳</sup> بمعنای "مکتب درک" و "هنر تفسیر" میباشد.<sup>۴</sup> هرمنوتیک ارتباط فرهنگهای متفاوت را درک و تفسیر میکند. مکتب هرمنوتیک از زمان افلاطون و عهد باستان بجای مانده است و در دوره اروپای مدرن نیز هنوز استفاده میشود.<sup>۵</sup> درک فرهنگی به شیوه هرمنوتیکی جدا از هرگونه محدودیتها و تنگ نظری ها در قضاوت و یا تمرکزگرایی در هنگام تحقیق درباره یک فرهنگ میباشد. بعنوان مثال گوته یک شاعر فرهنگی محسوب میشود که در ارتباط با سایر فرهنگها خود را از برداشتها و تصورات قبلی رها کرد و در برخورد با فرهنگهای اروپایی و غیراروپایی آگاهانه قضاوت میکرد و

<sup>۱</sup> - Talgeri, Pramod: Vom Verständnis der Andersheit der Fremdkultur. In: Perspektive und Verfahren interkultureller Germanistik. Hrsg. Wierlacher, Alois. Iudicium Verlag. München 1987. P. 367, 368, 371, 373.

<sup>۲</sup> - Intercultural Study

<sup>۳</sup> - Hermeneutik

<sup>۴</sup> - Ulfig, Alexander: Lexikon der philosophischen Begriffe. Bechtermünz Verlag. Eltville am Rhein 1993. P. 176.

<sup>۵</sup> - Talgeri, Pramod: Vom Verständnis der Andersheit der Fremdkultur. In: Perspektive und Verfahren interkultureller Germanistik. Hrsg.: Wierlacher, Alois. Iudicium Verlag. München 1987. P. 374.

می‌اندیشید. گوته ادبیات جهانی را خلق کرد مانند "سالهای آموزنده (پر تجربه) ویلهلم مایستر"<sup>۱</sup> و "دیوان غربی- شرقی"<sup>۲</sup> و نشان داد که چگونه باید به فرهنگ بیگانه احترام گذاشت. در آثار اقبال نیز تأثیر فرهنگ‌های مختلف مانند فرهنگ آلمانی، هندی، ایرانی و اسلامی چشم می‌خورد و امکان مقایسه و تطبیق بین آنها وجود می‌آید. بعنوان مثال یک فلسفه مقایسه‌ای از فلسفه‌های مجزاد فرهنگ‌های متفاوت وجود می‌آید. وقتی که ما از فلسفه سخن می‌گوییم، باید توجه داشته باشیم که بعنوان مثال فلسفه غرب نیز جزو فلسفه بشمار میرود و از طرف دیگر فلسفه بومی است و مثلاً با فلسفه هند تفاوت دارد.<sup>۳</sup>

فلسفه جدا از مذهب، هنر، ادبیات و دیگر شاخه‌های فرهنگ نیست. اقبال به مقایسه تشابهات و تفاوت‌های فلسفه آلمان با فلسفه اسلامی می‌پردازد. در مقایسه تئوری‌ها و افکار مختلف، مسائل و راه‌حلهای جدیدی نیز وجود می‌آید که در یک تحقیق سنتی و یک بعدی امکان پذیر نیست. به کمک راه‌حلهای متفاوت مشکلات و مسائل فلسفی را بهتر میتوان حل و اصلاح کرد. هیچ‌گونه فلسفه و فرهنگ مطلق و اختصاصی وجود ندارد، بلکه صحبت از یک فلسفه و فرهنگ جهانی است. اگر مفاهیم و استدلال‌های فلسفی با یکدیگر مقایسه شوند، مشکلات درک و فهم فرهنگ‌های مختلف نیز کمتر میشوند. ما در زمانی زندگی میکنیم که وسایل ارتباط جمعی و اینترنت نقش مهمی در زندگی بشری ایفا میکنند. جهان کوچکتر و کوچکتر میشود و مشکلات و راه‌حلهای یک فرهنگ و تمدن جزو مشکلات و راه‌حلهای

<sup>۱</sup> - Wilhelm Meisters Lehrjahre

<sup>۲</sup> - West-östlicher Divan

<sup>۳</sup> - Wimmer, F.M.; Amberbauer, M.; Chini, T.C.: Skriptum zur Vorlesung. Interkulturelle Philosophie. Probleme und Ansätze. Universitätsverlag. Wien 2000. P. 70.

فرهنگهای دیگر نیز بحساب می‌آید.<sup>۱</sup> ما عضوی از جامعه خود محسوب می‌شویم و بنابراین میتوانیم فرهنگ خود را بهتر درک کنیم، اما این بدین معنی نیست که ما قادریم آنرا تفسیر یا توصیف کنیم. اروپائیان از دوره رنسانس و عصر روشنگری در برخورد با فرهنگهای دیگر توانستند فرهنگ خود را اصلاح کنند. در دوره باستان در اروپا نیز بعنوان مثال هرودوت جغرافیدان و مورخ یونانی به شناخت و درک اقوام و ملل بیگانه همت گماشت. همچنین متنهای ادبی در واقع نشان دهنده تجربه های فردی و فرهنگی شاعر و نویسنده به زبان تمثیلی و سمبلی هستند. بکارگیری سمبلها، برداشتهای شخصی، تصورات درباره پیشرفت و یارفتارها، زمان و مکان، احساسات مخصوص به یک فرهنگ، آداب و سنتها و غیره نشانه‌های تنوع فرهنگی هستند. خواننده میتواند با خواندن یک اثر ادبی، فرهنگ بیگانه ای را تجربه کند، اگرچه او به آن سرزمین نرفته باشد.

### رنسانس و عصر روشنگری

در دوره رنسانس انسان در مرکز تحولات تاریخ قرار میگیرد، آزادی و شخصیت فردی او مهم تلقی میشود. در اروپا روشهای علمی جدید کشف میشوند. رنسانس یک انقلاب در زمینه علم و فلسفه بشمار میرود. طرز تفکر سنتی برجای مانده از فلسفه یونانی دیگر مورد قبول اندیشمندان نوگرا نیست و همچنین قادر به پاسخگویی مفاهیم جدید درباره انسان و رابطه اش با خداوند و هستی که بخاطر اختراعات و اکتشافات جدید بوجود آمده اند، نمیباشد. گالیله و نیوتن حقیقت را به کمک روشهای جدید علمی دریافته اند. فیلسوفان تحت تأثیر روش علمی جدید قرار گرفته اند و سعی میکنند یک فلسفه دارای سیستم و روش علمی ارائه

<sup>۱</sup>- Wimmer, F.M.; Amberbauer, M.; Chini, T.C.: Skriptum zur Vorlesung. Interkulturelle Philosophie. Probleme und Ansätze. 1. Aufl. Universitätsverlag. Wien 2000. P. 76.



دهند. در دوره رنسانس دو جریان فکری وجود داشت: مدرنیسم (نوگرایی) و سنت گرایی. نوگرایان علم جدید را باور داشتند و میخواستند خود را از استبداد و سلطه کلیسا و طرز تفکر سنتی رها کنند.<sup>۱</sup>

در عصر روشنگری اروپائیان توانستند در نتیجه نوآوریها در زمینه علم، فلسفه و صنعت پیشرفت کنند. در آلمان روشنگری یک نهضت در سطوح دانشگاهی بود.<sup>۲</sup> کشورهای شرقی از پیشرفت غرب متأثر شدند و در نتیجه در کشورهای شرقی نیز جنبشهای نوگرایی و سنتی بوجود آمد، بعنوان مثال در هند و ایران. نوگرایان شرقی میخواستند جهان مدرن و علوم جدید را بشناسند، اما بالعکس سنت گرایان بطور کلی فرهنگ مدرن را رد میکنند. سیداحمدخان بنیانگذار دانشگاه علیگره در هند برای توسعه روشهای علمی جدید در هند و بویژه در جامعه اسلامی تلاش میکرد.<sup>۳</sup>

محمد اقبال لاهوری بعنوان یک اندیشمند در هنگام تحصیل فلسفه مدرن و برخوردش با فرهنگ آلمان تحت تأثیر دوره های رنسانس و روشنگری قرار میگیرد. او اندیشه های متفکران شرقی و غربی را مورد نقد و بررسی قرار میدهد و در این نقد و انتقاد جامعه شرقی را با جهان مدرن آشنا میکند.

<sup>۱</sup> - Hirschberger, Johannes: Kleine Philosophiegeschichte. Verlag Herder Freiburggau. Breisgau 1961. P. 105.

Drosdowski, Günther: Duden Deutsches Universalwörterbuch. Dudenverlag. Mannheim, Leipzig, Wien, Zürich 1989. P. 1243.

<sup>۲</sup> - Wiener, Philipp: Dictionary of the History of Ideas. Charles Scribner's Sons. New York 1973. Vol. II. P. 89.

<sup>۳</sup> - Schimmel, Annemarie: Gabriel's Wing. E.J. Brill. Leiden 1963. P. 21,22.

اقبال اندیشه های متفکران آلمانی را مطالعه میکند و آنها را به مفهوم "تکامل خودی" ارتباط میدهد. فلسفه او با فلسفه مذهبی کاملتر میشود. راهنما و معلم اقبال، مولانا رومی شاعر صوفی ایرانی است که باروح و اشعارش اقبال را در تجزیه و تحلیل اندیشه های دانشمندان آلمانی هدایت و نظریه های آنها را کاملتر میکند:

- اقبال بیش از همه تحت تأثیر نیچه فیلسوف و اندیشمند آلمانی قرار میگیرد و بعد از بازگشتش از آلمان اولین اشعارش را بنام "اسرار خودی" (۱۹۱۵) می سراید. اقبال میگوید:

برگرفتم پرده از راز خودی      وا نمودم سر اعجاز خودی<sup>۱</sup>

اقبال اسرار تکامل خودی را درک نموده و آنرا فاش میکند.

اقبال از مفاهیم نیچه مانند "ابر انسان" و "قدرت" الهام میگیرد. بعنوان مثال میتوان شعر نیچه بنام "چکش سخن میگوید" را با شعر اقبال بنام "حکایت الماس و زغال" مقایسه کرد. از نظر نیچه و اقبال، الماس سمبل مقاومت، قدرت و پایداری در برابر سختیها و دشواریها است و ویژگی نرم بودن و آسان سوختن زغال نشانه ضعف و عدم پایداری در مقابل ناملایمات و مشکلات است. اقبال با بکارگیری چنین سمبلهایی، اراده و مقاومت انسان را برای تغییر و بهبود اوضاع خود و تسلیم نشدن در برابر سرنوشت و تقدیر می ستاید.<sup>۲</sup> اقبال برای نظریه تکامل خودی از سمبلهای رایج در نزد شاعران صوفی و عارفان، مانند سمبل

۱- اقبال، محمد: کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری. انتشارات سنائی. تهران ۱۳۷۶. ص. ۱۰.

۲- Nietzsche, Friedrich: Nietzsches Werke. Carl Hanser Verlag. München-Wien 1980. Vol. IV. P. 1033.

مقایسه شودبا: اقبال، محمد: کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، انتشارات سنائی، تهران ۱۳۷۶. ص.

”قطره“ ای که به دریا می ریزد و در آن محو می شود، استفاده نمی کند. صوفیان معتقد به تکامل انسان از طریق وحدت و یگانگی باکل عالم و شناخت اسرار آن به کمک عشق به خداوند می باشند.<sup>۱</sup> اقبال عقاید صوفیان درباره وحدت وجود را مورد نقد و بررسی قرار داد. به این ترتیب او می خواست فلسفه اسلامی را که از نظریه وحدت وجود متأثر شده و تأثیرمندی در فرهنگ جامعه مسلمانان گذاشته است، اصلاح کند. اقبال در شعر ” در بیان اینکه خودی از عشق و محبت استحکام می پذیرد“<sup>۲</sup> نظریه تکامل خودی را با مفهوم ”عشق“ کاملتر میکند و به این ترتیب نظریه داروین درباره تنازع بقا که در آن بر مفهوم ”قدرت“ تاکید شده و براندیشه فیلسوفان مدرن غربی تأثیر گذاشته، رد کرده و معتقد است که قدرت باید با مفهوم عشق کامل شود، زیرا عشق انسان را در برابر تحمل مشکلات پایدارتر و قویتر می کند. اقبال همواره از استاد و راهنمایش شاعر صوفی ایرانی مولانای رومی الهام گرفته است. مولوی درباره عشق می گوید:

عاشقم از عاشقان نگریختم  
 و ز مصاف ای پهلوان نگریختم  
 حمله بردم سوی شیران همچوشیر  
 همچو روبه از میان نگریختم<sup>۳</sup>

نیچه همواره با قوانین اخلاقی و مذهبی کلیسا مبارزه می کرد و تعالیم آنرا غیر واقعی و برخلاف نظریه ایرانسان خود می دید. نیچه معتقد به نفی تمام اصول اخلاقی حاکم بر جامعه

۱ نیرومند (محقق)، کریم: تاریخ پیدایش تصوت و عرفان و سیروتحول و تطور آن، ستاره، زنجان ۱۳۶۴، ص. ۷.

سجادی، سیدجعفر: فرهنگ لغات و اشارات و تعبیرات عرفانی. طهوری. تهران ۱۳۶۲، ص. ۹۱.

۲ اقبال، محمد: کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری. انتشارات سنائی. تهران ۱۳۷۶، ص. ۱۴.

۳ مولانا، جلال الدین محمد (مشهور به مولوی): کلیات دیوان شمس. تدوین: فروزانفر، بدیع الزمان. نشرراد.

برای تکامل فردی (ابرانسان شدن) بود.<sup>۱</sup> اقبال در شعری که بنام "نیچه" سروده، سخنان بی‌پرده و صریح نیچه را به آتش نمرود که در نهایت مانند باغی برای حضرت ابراهیم شد و ابراهیم از آن سالم بیرون آمد، تشبیه میکند. از نظر اقبال، نیچه قلباً یک مؤمن است اما برای آگاهی جامعه خود بدون ملاحظه و نیشدار سخن میگفته است.<sup>۲</sup> اقبال نیچه را باحلاج مقایسه می‌کند، زیرا هر دو بر علیه قوانین اخلاقی و مذهبی برده‌وار در جامعه خود قیام کردند. او نیچه را حلاج بدون دار می‌نامد.<sup>۳</sup>

اقبال اندیشه‌های متفکران جهان مدرن اروپا را نیز با هم مقایسه میکند، بعنوان مثال نیچه و شوپنهاور.<sup>۴</sup> شوپنهاور نظریه "رنج"<sup>۵</sup> را مطرح کرد. شوپنهاور تفاوت انسان و حیوان را در تفاوت عملکرد طبیعت فطری درون آنها میدانند. موضوع اصلی فلسفه او ابتدا "نفی اراده و میل" برای رهایی و پاک شدن از گناهان در این جهان و سپس "تصدیق اراده و میل" است. از نظر شوپنهاور حتی هنگامی که انسان از تمایلات خود پیروی میکند، رنج می‌کشد.<sup>۶</sup> اقبال، نظریه نیچه را درباره "قدرت" بر استدلال شوپنهاور درباره انسان و رنج ترجیح داده است.

<sup>۱</sup> Nietzsche, Friedrich: Nietzsches Werke. Carl Hanser Verlag. München-Wien 1980. Vol. IV. Jenseits von Gut und Böse. P. 1141. Der Antichrist. P. 1234.

<sup>۲</sup> اقبال، محمد: کلیات اشعارفارسی مولانا اقبال لاهوری. انتشارات سنائی. تهران ۱۳۷۶. ص. ۵۵-۶۴، ۲۶۲.

<sup>۳</sup> - همان. ص. ۳۵۳-۳۵۵.

<sup>۴</sup> - همان. ص. ۲۶۰، ۲۶۱.

<sup>۵</sup> - Leiden

<sup>۶</sup> - Schopenhauer, Arthur: Die Welt als Wille und Vorstellung. Diogenes Verlag AG. Zürich 1977. Vol. I. P. 374-379.

اگرچه شوپنهاور دارای فلسفه مذهبی متأثر از فلسفه هندو و پانیشاد است، اما شیوه تفکر او در جهت نظریه "تکامل خودی" اقبال نیست.<sup>۱</sup>

- "فلسفه زندگی" ("فلسفه نیروی حیات")<sup>۲</sup> گوته در سرتا سرفلسفه اقبال تأثیر عمیقی گذاشته است. اشعار "پیام مشرق" اقبال نشان دهند علاقه وی به آثار گوته و پاسخی به "دیوان شرقی - غربی" گوته است. گوته به مطالعه فرهنگ و ادبیات شرق و مذاهب گوناگون علاقمند بود. او از هر در<sup>۳</sup> آموخته بود که مانند یک هنرمند به جهان بنگرد، مانند یک خالق احساسات را بیان کند، به شعر و کتابهای مقدس بعنوان زبان اصیل و تحرک انگیز بشری بنگرد، زیرا انرژی مهمترین عامل بیان شعر است.<sup>۴</sup> گوته آثار شرق شناس و محقق اسلام هم- پورگ شتال<sup>۵</sup> را مطالعه و تحت تاثیر ترجمه اشعار عرفانی حافظ شاعر ایرانی قرار میگیرد و به نگارش "دیوان شرقی - غربی" اهتمام می ورزد.<sup>۶</sup> "پیام مشرق" و "دیوان شرقی - غربی" نشانه تاثیر اندیشمندان ایرانی و ادبیات فارسی بر اقبال و گوته میباشند. نظریات اقبال و گوته درباره نقش و اهمیت تجربه و کار و فعالیت در رشد و تکامل و شکوفایی شخصیت انسانی قابل مقایسه میباشند. اقبال با هرگونه دیدگاهی که اهمیت و اعتبار کار و تلاش را انکار میکند، به مبارزه برخاسته، بعنوان مثال با صوفیگری که نفی خودی را ترویج کرده.

<sup>۱</sup> - Schimmel, Annemarie: *Gabriel's Wing*. E.J. Brill. Leiden 1963. P. 323,324.

<sup>۲</sup> - *Lebensphilosophie*

<sup>۳</sup> - J.G. Herder

<sup>۴</sup> - Benton, William: *Encyclopedia Britannica*. The University of Chicago. Chicago 1968. Vol. 10. P. 523,524.

<sup>۵</sup> - Joseph von Hammer-Purgstall

<sup>۶</sup> - Goethe, Johann Wolfgang: *Goethes Werke*. Hamburger Ausgabe in 14 Bänden. Hamburg 1960. Vol. II. P. 537.

نظرگفته بادیدگاه حافظ درباره نفی خودی وجهان برای رسیدن به واقعیت و خداوندو بامفهوم عشق متفاوت است. اقبال پیرومولوی بود زیرا در اشعاروی بعددینامیکی را میدیدکه انسان را به وجد می آورد و میل به فعالیت و زندگی را در او بیشترمیکند. اقبال در اشعارش گوته را با مولوی رومی مقایسه میکند.<sup>۱</sup>

- فلسفه کانت برای اقبال مهم بود و شیوه اندیشه او را با طرز تفکر فیلسوف مسلمان امام محمد غزالی مقایسه می کرد. کانت و غزالی برآن بودند تا فلسفه ای منظم و دارای سیستم بوجود آورند. از نظر کانت شناخت انسان محدود می باشد، زیرا عقل و خرد وی محدود است.<sup>۲</sup> غزالی در کتاب "احیاء العلوم الدین" به بررسی شناخت انسان می پردازد. از نظر غزالی دانشمندان به کمک استدلال به شناخت دست می یابند و پیامبران می توانند فرشتگان و فرستادگان خداوند را ببینند و به این ترتیب به شناخت خداوند از راه قلب دست می یابند. غزالی معتقد بود که انسان نمی تواند تنها از طریق تعلیم و آموزش و کتاب به درک کل واقعیت برسد و به تمرینات خاص صوفیان در خانقاه اشاره می کند که از راه قلب به هستی واقعی پی می برند.<sup>۳</sup> او نیز ابتدا می خواست مانند کانت فلسفه ای مبتنی برعقل و خرد پایه ریزی کند، اما از آنجاکه نتوانست برای مسئله مابعدالطبیعه به کمک نظام عقل گرایانه پاسخی بیابد، به تجربه "شهودی" صوفیان روی آورد. اقبال از دیدگاه فلسفه اسلامی به نقد و بررسی فلسفه کانت پرداخت و به نکات متشابه و متفاوت فلسفه اسلامی با فلسفه مدرن اشاره کرد. او اندیشه کانت درباره ماوراءالطبیعه را بررسی کرد. از نظر اقبال مابعدالطبیعه می تواند با

۱- اقبال، محمد: کلیات اشعارفارسی مولانااقبال لاهوری. انتشارات سنائی. تهران ۱۳۷۶. ص. ۲۶۶.

۲- Friedrich, Curt: Geschichte der Philosophie. Erich Schmidt Verlag. Berlin 1984. P. 218-223.

۳- غزالی، ابوحامد: احیاء العلوم الدین. با ترجمه فارسی از: خوارزمی، معی الدین محمد. انتشارات علمی وفرهنگی. چاپ دوم. تهران ۱۳۶۸. جلد ۳. ربع مهلکات. ص. ۳۹-۴۹.

روانشناسی ارتباط داشته باشد و مذهب به انسان کمک می‌کند تا ارتباط نزدیکی بین خدا و انسان بوجود آید و مسئله مابعدالطبیعه یک تجربه مذهبی است. ایمان از عشقی سرچشمه می‌گیرد که بین خدا و انسان است. اقبال مشکل مابعدالطبیعه در فلسفه مدرن را به کمک فلسفه مذهبی حل کرد.<sup>۱</sup>

- در برخورد اقبال با فرهنگ آلمان تأثیر فیخته، فیلسوف آلمانی نیز قابل ملاحظه است. فیخته نظریه کانت را درباره انسان کاملتر کرد. از نظر فیخته تنها هنگامی که انسان تلاش می‌کند یک خودی محسوب میشود، آگاهی و خودی باهم مرتبط اند. همچنین خدا نیز یک خودی محسوب می‌شود که از او خودی های دیگر خلق میشوند. فیخته از روش دیالکتیک، تز و آنتی تز در فلسفه اش استفاده کرد و سیستم دینامیکی اش بر مفهوم "حرکت" پایه ریزی شده است.<sup>۲</sup> اعتقاد فیخته درباره روح و این که مرگ واقعی برای روح وجود ندارد و روح انرژی می‌باشد که هرگز از بین نمی‌رود، با نظریه اقبال درباره مرگ بعنوان مرحله جدیدی از تکامل در حیات مجدد و زنده ماندن روح پس از مرگ قابل مقایسه است. اقبال می‌نویسد:

یک مقام از صد مقام اوست مرگ<sup>۳</sup>

بنده حق ضیغم و آهوست مرگ

<sup>۱</sup> - Iqbal, Mohammad: The Reconstruction of Religious Thought in Islam. Oxford University Press. London 1934. P. 121,122, 171.

<sup>۲</sup> - Benton, William: Encyclopedia Britannica. The University of Chicago. Chicago 1968. Vol. 9. P. 235,236.

<sup>۳</sup> - اقبال، محمد: کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری. انتشارات سنائی. تهران ۱۳۷۶. ص. ۳۷۴.

اقبال، انسان را به ضیغم (شیر) و مرگ را به آهو تشبیه میکند. شیر در ادبیات فارسی سمبل شجاعت و قدرت است. انسان کامل، انسانی است قوی و شجاع که مرگ را شکار می‌کند، این مرگ نیست که او را در کام خود می‌کشاند، مرگ تنها یکی از مراحل تکامل انسان است.

اقبال در اشعار "بانگ دارا" ("زنگ کاروان") که به زبان اردو سروده، نظریات خود را درباره مفاهیم مرگ و زندگی بیان کرده است. او زندگی را اندیشه ای برتر از سود و زیان می‌داند. زندگی لحظه ای هست و لحظه ای نیست و آن را نمی‌توان با معیار و مقیاس اندازه گیری کرد. زندگی جاودانه است، تلاش و حرکت دائم و هر لحظه در آن جوانی است.<sup>۱</sup>

اقبال نظریه اخلاقی یا متافیزیکی مطلق درباره مرگ و یا جاودانگی در صورت تبعیت از اصول اخلاقی در نزد فیخته و کانت را رد می‌کند. او همچنین نظریه نیچه را درباره سیکل یا دور تسلسل و یکنواخت زندگی، مرگ و سپس زندگی و دوباره مرگ و... رد می‌کند و چنین نظریاتی را نتیجه تاثیر دیدگاه مادی گرایی در فلسفه مدرن می‌داند. اقبال مفاهیم زندگی و مرگ را در سیستم فکری خود به کمک آیه های قرآن که به برزخ و زندگی پس از مرگ اشاره شده کاملتر می‌کند.<sup>۲</sup>

اقبال به نقد و بررسی مفاهیم زمان و مکان در ارتباط با زندگی و مرگ پرداخت تا مسئله تقدیر یا سرنوشت در فرهنگ شرقی و غربی را اصلاح کند. او به کمک مفاهیم "معراج" پیامبر و "سرنوشت و تقدیر" در آیه های قرآنی ثابت کرد که انسان توانایی غلبه بر زمان و

<sup>۱</sup> -Iqbal, Mohamamd: Iqbal A Selection of the Urdu Verse. Text and Translation by: Matthews, D.J. Heritage Publishers. New Delhi 1993. P. 62,63.

<sup>۲</sup> - Iqbal, Mohammad: The Reconstruction of Religious Thought in Islam. Oxford University Press. London 1934. P. 105-109.



تغییر و دگرگونی وضعیت زندگی بر اساس اراده و خواست خود را دارد. از نظر اقبال زمان ثابت و مطلق نیست و سرنوشت نیز چیزی ثابت و از قبل تعیین شده نیست.<sup>۱</sup>

در تفسیر اشعار اقبال معلوم می‌شود که او تا چه حد توانسته این مفاهیم را در فلسفه خود کامل کند و مسئله "زندگی" در فرهنگ شرق و غرب را اصلاح کند و آنرا با مفاهیم "زمان" و "مکان" ارتباط دهد و سوء تعبیرات درباره مفهوم "سرنوشت" یا "تقدیر" و تاثیر منفی آن بر فرهنگ شرق و غرب را برطرف کند. اقبال در شعرش بنام "زوروان که روح زمان و مکان است، مسافر را به سیاحت عالم علوی می‌برد" در واقع به علل و ریشه طرز تفکر درباره "سرنوشت" که مربوط به دوره ایران باستان، میترائیسم و زوروانیسم می‌باشد، توجه کرده است.<sup>۲</sup> این مکاتب در طول تاریخ بر فرهنگ شرق و غرب، یونان باستان و ادیان مختلف و حتی جامعه اسلامی تأثیر گذاشته اند.

- اقبال نظریه های اینشتین را درباره زمان و مکان و فرضیه نسبیت مورد نقد و بررسی قرار داده و آن را دلیلی بر رد نظریات نیوتن که متأثر از فلسفه افلاطونی است، دانسته و بدین ترتیب توجه اندیشمندان و فیلسوفان مسلمان را به پیشرفت علوم در تجزیه و تحلیل مسائل فلسفی و نگرش مجدد به تفسیر مفاهیم مذهبی جلب می‌کند.<sup>۳</sup> اقبال همچنین به نظریه اینشتین درباره نسبی بودن زمان و تعریف آن انتقاد می‌کند، زیرا به نظر وی در صورت عدم تفسیر دقیق آن ممکن است مفهوم زمان مجدداً غیر واقعی و ثابت تلقی شود، که در این صورت فرضیه نسبی بودن نیز رد می‌شود. اقبال معتقد است که واقعیت روحانی و معنوی

<sup>۱</sup> - Ibid. P. 45-48.

<sup>۲</sup> - اقبال، محمد: کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری. انتشارات سنائی. تهران ۱۳۷۶. ص. ۲۸۴، ۲۸۵.

<sup>۳</sup> - Iqbal, Mohammad: The Reconstruction of Religious Thought in Islam. Oxford University Press. London 1934. P. 7.

است و نه جسمانی و نظریه اینشتین تنها جنبه علمی دارد، به همین دلیل با ساختارشیء سرو کار دارد و نه با ماهیت آن. اقبال نظریه نسبیت برگسون<sup>۱</sup> پروفیسور و فیلسوف فرانسوی را بر فرضیه نسبیت اینشتین ترجیح میدهد.<sup>۲</sup> همچنین در اشعاری به تجربه احساسی اقبال درباره اینشتین اشاره شده:

جلوه ئی میخواست مانند کلیم ناصبور  
تاضمیر مستنیر او گشود اسرار نور  
از فراز آسمان تا چشم آدم یک نفس  
زود پروازی که پروازش ناید در شعور<sup>۳</sup>

اقبال اینشتین را به موسی پیامبر تشبیه می کند که اسرار نور را فاش کرد. این ابیات به نظریه نور اینشتین نیز مربوط می باشد.

- از نظر لایب نیتس مواد اصلی عالم غیر قابل شمارش و لامکان است، و آنها را "موناها"<sup>۴</sup> نامید. هر "مونا" ویژگی خاصی دارد و به تصور وی این مواد یا موناها روح هستند. او سعی می کرد عالم واقعیت را بر اساس این روح های بی نهایت، که بایکدیگر هیچ ارتباطی ندارند اما یک هارمونی و هماهنگی از جانب خداوند و بوسیله طبیعت بین آنها برقرار است، تعریف کند. لایب نیتس وجود خداوند و حاکم بودن خرد را بر جهان اثبات کرد، و معتقد بود که

<sup>۱</sup> - Henri Bergson

<sup>۲</sup> - Iqbal, Mohammad: The Reconstruction of Religious Thought in Islam. Oxford University Press. London 1934. P. 36, 37.

<sup>۳</sup> - اقبال، محمد: کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری. انتشارات سنائی. تهران ۱۳۷۶. ص. ۲۶۳.

<sup>۴</sup> - Monaden

انسان حتی آزاد و مختار است که بر اساس خرد همه چیز را تعریف نکند.<sup>۱</sup> اقبال و لایب نیس هر دو به طی مراحل تکاملی مخلوقات عالم معتقدند، اما از نظر اقبال "مونادها" یا بهتر است بگوییم "خودی ها" نمی‌توانند جدا از یکدیگر باشند، بلکه بر یکدیگر اثر می‌کنند و یک ارتباط درونی بین آنها برقرار است، همچنین وجود یک هارمونی از قبل تعیین شده را قبول ندارد. اقبال معتقد است که استدلالهای لایب نیس متأثر از قوانین مکانیکی است. از نظر اقبال ارتباطی که بین خودی ها (مونادها) و یاهر یک از آنها با خداوند وجود دارد، به صورت یک قانون جبری نیست بلکه بنابر اختیار و خواست آنهاست.<sup>۲</sup>

- هگل، فیلسوف ایده آلیست آلمانی واقعیت را یک روح می‌دانست، خداوند روح مطلق است که از آن روح‌های محدود و معین بوجود می‌آیند. همچنین ارتباطی بین روحها یا این اجزاء و نیز با خداوند وجود دارد. نظام فکری و فلسفی هگل کاملاً متافیزیکی است. هگل از روش تضادگرایی<sup>۳</sup> برای تعریف عالم استفاده می‌کرد. در فلسفه هگل به حقوق، سیاست، هنر و مذهب، علم و روح انسانی توجه شده است و همه این‌ها راجهان ایده<sup>۴</sup> می‌نامد. فلسفه هگل بیش از همه در سیاست قرن ۱۹ و ۲۰ تاثیرگذار بود و مکاتب فلسفی مارکس، انگل و لنین بعد از وی پایه ریزی شدند. همچنین فلسفه هگل در علوم حقوق، تاریخ و جامعه‌شناسی

<sup>۱</sup> - Russel, Bertrand: History of Western Philosophy. Georg Allen and Unwin Ltd. London 1946. P. 604-611.

Benton, William: Encyclopedia Britannica. The University of Chicago. Chicago 1968. Vol. 13. P. 915.

<sup>۲</sup> - Iqbal, Mohammad: The Reconstruction of Religious Thought in Islam. Oxford University Press. London 1934. P. 99, 100.

<sup>۳</sup> - Dialektik: طرز تفکر بر اساس تزوآنتی تزوستتر

<sup>۴</sup> - Ideelle Welt

تاثیر گذاشت.<sup>۱</sup> از نظر اقبال نظریه هگل ذهنی و بیشتر جنبه تئوری دارد. اقبال در هنگام بررسی و تعمق درباره فلسفه هگل، روش خود را بکار می‌گیرد. او فلسفه هگل را بسیار پیچیده و یکنواخت می‌بیند و برای کاملتر کردن فلسفه خود از مولوی الهام می‌گیرد. مولوی در خواب بر وی ظاهر می‌شود و به او نشان می‌گوید که به کمک مفهوم عشق می‌تواند مسائل فلسفی خود را حل کند و نه به کمک فلسفه دیالکتیک هگل.<sup>۲</sup>

- اقبال فلسفه کارل مارکس را نیز نقد و بررسی کرده است. مارکس جهان ماده را واقعی می‌دانست و نه یک ایده، به همین دلیل از ایده آلیسم به رئالیسم روی آورد. مارکس فعالیت و کار را مهم و روابط انسان و جهان را به شرایط مادی وابسته می‌دانست. او بر مفهوم "کار" در تعیین روابط بین انسان و طبیعت تاکید می‌کرد. مارکس تحت تاثیر شرایط اجتماعی، تکنولوژی و جنگهایی که بین طبقه کارگر و طبقه متوسط جامعه فرانسه (۱۸۴۸) بوقوع پیوسته بود، قرار گرفت و سعی می‌کرد تاثیر پیشرفت صنعت در زندگی انسان، روابط انسان با طبیعت و با دیگر هموعان را در فلسفه اش بیان کند. مارکس یک سوسیالیست (جامعه‌گرا) بود و در مکتب خود جامعه انسانی را به دو طبقه کارگر و کارفرما تقسیم کرد که کار و تولید تعیین کننده روابط بین آنهاست.<sup>۳</sup> اقبال اشعاری درباره مارکس سروده و نظامهای مادی گرایانه کمونیسم و کاپیتالیسم را با هم مقایسه می‌کند، مشکل رشد و تکامل هویت فردی و جایگاه

<sup>۱</sup> - Friedlein, Curt: Geschichte der Philosophie. Erich Schmidt Verlag.

Berlin 1984. P. 270, 271.

Benton, William: Encyclopedia Britannica. The University of Chicago.

Chicago 1968. Vol. 11. P. 301.

<sup>۲</sup> - اقبال، محمد: کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری. انتشارات سنائی. تهران ۱۳۷۶. ص. ۲۶۴.

<sup>۳</sup> - Friedrich, Curt: Geschichte der Philosophie. Erich Schmidt Verlag.

Berlin 1984. P. 298. Benton, William: Encyclopedia Britannica. The University of Chicago. Chicago 1968. Vol. 14. P. 987.

انسانی در اینگونه نظامها را مورد انتقاد قرار می‌دهد و آینده بشر را در خطر می‌بیند. اقبال نه یک فردگرایی مطلق، مانند نیچه، بود و نه یک جامعه‌گرایی مطلق، مانند مارکس. در فلسفه اقبال یک انسان کامل تنها به خود نمی‌اندیشد، او با جامعه همکاری می‌کند، اما قوانین و عرف جامعه نیز باید به حقوق فردی و ایجاد محیطی برای رشد افراد توجه کند. از نظر اقبال انسان کامل، بدون خدا نیست.

اقبال با تعصب و بدون آگاهی از فلسفه مدرن و یاسنت تابعیت نمی‌کرد، بلکه آنها را با هم مقایسه و مشکلات فلسفه مدرن آلمان و فلسفه سنتی اسلامی را نقد و بررسی و اصلاح می‌کرد. اقبال از آیات قرآن برای اثبات و تکمیل نظریه خود استفاده می‌کرد. او نشان داد که فیلسوفان مدرن تحت تاثیر مکتب مادی گرایی و قوانین فیزیک و ریاضی قرار گرفته و در نتیجه مسائل فلسفه مدرن را به کمک فلسفه مذهبی خود کاملتر کرد. همچنین اقبال فلسفه مذهبی جهان اسلام را که تحت تاثیر افکار افلاطون و صوفیان قرار گرفته، مورد انتقاد قرار داد و آنها را در تضاد با فلسفه حیات و نظریه تکامل خودی می‌دید و تاثیر منفی آنها را در فرهنگ جامعه اسلامی بررسی و در صدد اصلاح آنها برآمد. او به کمک فلسفه مدرن به فلسفه سنتی اسلامی بعد دینامیکی داد. اقبال در صدد رفع سوء برداشتهای برخی از اندیشمندان جهان مدرن اروپا درباره مذهب بود، بعنوان مثال نظریه نیچه درباره مسیحیت.

## ادبیات

تأثیر نیچه و گوته بر اقبال در دو بخش فلسفه و ادبیات آورده شده است، زیرا بنظر من این دو اندیشمند آلمانی بگونه ای خاص هم در بعد فلسفی و هم در خلق آثار ادبی بر اقبال تأثیر قابل ملاحظه ای داشته اند.

اقبال بیش از همه تحت تاثیر آثار ادبی گوته و نیچه قرار میگیرد. در آثار اقبال ادبیات و فلسفه به یکدیگر مرتبط اند. هر آنچه که او در فلسفه می اندیشد بصورت شعر نیز بیان میکند. برای اقبال شعر منعکس کننده واقعیت است.

اقبال یک شاعر و فیلسوف فرهنگی بود. او با فرهنگهای متعدد آشنایی داشت، و چون متعلق به فرهنگ هند بود، این خود جای تامل دارد، زیرا فرهنگ هند از چندین فرهنگ متفاوت مانند هندی، اسلامی، بودایی، یهودی و دیگر جوامع فرهنگی کوچک و بزرگ بوجود آمده است. سمبلها و موضوعاتی که اقبال در اشعارش بکار برده مانند برهمن، جهان دوست، شیوا و غیره نشان دهنده آشنایی کامل وی با اسطوره ها و تاریخ تفکر هند است.

اقبال به ادبیات جهانی علاقه فراوانی داشت، به همین دلیل آثار گوته تاثیر عمیقی بر او گذاشتند. گوته، خود متأثر از فرهنگ شرقی، بعنوان مثال فرهنگ ایرانی، هندی و اسلامی بود. اقبال در شعر "پیام مشرق" خود را با گوته مقایسه کرده است. اقبال و گوته هر دو شاعر فرهنگی هستند و ادبیات جهانی خلق کردند.

اشعار فلسفی نیچه نیز به افکار اقبال بسیار نزدیک است و هر دو شعر را با فلسفه پیوند دادند. نیچه از سمبل "زرتشت" بعنوان "ابرانسان" استفاده کرد. نام "زرتشت" در آثار نیچه یک موضوع ادبی بشمار می رود و به زرتشت پیامبر ارتباطی ندارد. زرتشت نیچه ابتدا به تنهایی و در درون غاری زندگی می کرده اما متوجه می شود که میتوان خدا را در نزد مردم نیز دید، به همین دلیل به شهر می رود، با مردم زندگی می کند و احساسات انسانی مانند گریه و خنده را جز و نعمتهای خداوند می شمارد. زرتشت "چگونه ابرانسان شدن" و "ایمان به توانایی خود" را به دیگران می آموزد.<sup>۱</sup> همچنین اقبال از سمبل "زرتشت" استفاده کرد. شعر اقبال با

<sup>۱</sup> - Nietzsche, Friedrich: Also sprach Zarathustra. Volmer-Verlag. Wiesbaden-Berlin. P. 7-9.

گفتگویی بین شیطان و زرتشت آغاز می‌شود. شیطان در وسوسه منصرف کردن زرتشت برای رفتن به شهر و سخن گفتن وی با مردم است. شیطان زرتشت را از پایان غم انگیز مرگ پیامبران و انسانهای خیرخواه در جامعه می‌ترساند. اما زرتشت زندگی را رهایی از خود و آزمودن خویش در سختی‌هایی دانند.<sup>۱</sup> زرتشت به اهریمن می‌گوید:

نور دریای است و ظلمت ساحلش  
هم چو من سیلی نژاد اندر دلش  
اندرونم موجهای بی قرار  
سیل را جز غارت ساحل چه کار؟

زرتشت در شعراقبال یک انسان پیامبرگونه است.

نیچه مراحل تکامل روحی انسان را در سه مرحله با سمبل‌های شتر، شیر و کودک بیان کرد: صبر و شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات (سمبل شتر)، شجاعت و قدرت و مبارزه با ارزشهای کهنه جامعه و خلق ارزشهای نوین (سمبل شیر) و مرحله آخر معصومیت و پاک بودن از گناه (سمبل کودک). اقبال در شعر "اسرار خودی" این سه مرحله را به این صورت بیان کرده: شتر، شتربان، خلیفه خدا بر روی زمین. در نزد اقبال شترسمبل "کار، تلاش، اطاعت، صبر و بردباری در مقابل رنج و مشقت" است، اما شترصفات منفی نیز دارد، او مغرور است. در مرحله دوم انسان باید بر نفس خود غلبه کند و مغرور و خودبین نباشد، همانطور که شتربان، شتر را مهار می‌کند. انسان می‌تواند خود را تا مرحله رسیدن به خداوند به کمال برساند و پیشرفت کند. انسان کامل شایستگی جانشینی خداوند بر روی زمین را دارد. نظریه اقبال با مذهب ارتباط تنگاتنگی دارد و تعالیم مذهبی مانند روزه و عبادت برای تسلط بر نفس مهم تلقی میشوند، درحالی‌که نیچه با قوانین اخلاقی و مذهبی حاکم بر جامعه خود مبارزه می‌کرد.

اقبال بین ادبیات و فلسفه، ادبیات و زندگی ارتباط و همبستگی بوجود آورد.

## نتیجه گیری

برخورد اقبال با فرهنگ آلمان حرکتی جدید در زندگی او محسوب میشود. به این ترتیب می توان گفت که زندگی اقبال به دو مرحله تقسیم می شود: مرحله اول قبل از سفرش به آلمان و مرحله دوم دوران اقامتش در آلمان و تاثیرات متعاقب آن بعد از بازگشت. مطالعه نظریات دانشمندان آلمانی آنچنان بر اقبال تاثیر گذاشت که او در صدد احیا و اصلاح فلسفه اسلامی به کمک فلسفه مدرن برآمد، موضوعی که تا آن روز در نزد متفکرین مسلمان امری نو تلقی می شد. اقبال ثابت کرد که نظریه ها و علوم جدید باعث شکوفا شدن تمدن اسلامی و در نتیجه تمدن مشرق زمین می شود. او بعد دینامیکی اسلام اصیل زمان پیامبر را که باعث پیشرفت جامعه اسلامی شده بود، مجدداً به مسلمانان یادآوری کرد. همچنین اقبال نشان داد که برخورد با فرهنگهای بیگانه این امکان را به مسلمانان می دهد تا فرهنگ خود را عمیق تر درک کنند.

اقبال تنها شاعر زمان خود نبود، او فقط متعلق به جامعه هند و پاکستان نیست، بلکه او شاعر همه زمانها و متعلق به همه ملتهاست. اقبال مسافری بود که هدایایی از تجربه هایش در جهان مدرن غرب به همراه آورده است. هدایای او پیامهای مکتوب فلسفی و ادبی هستند. پیام اصلی او این است که چگونه می توان یک "انسان کامل" بود. او با مقایسه فرهنگ شرق و غرب پی برد که در تمدن جدید مهمترین مسئله "تکامل خودی" انسان است. او به نقش اخلاق و مذهب در تکامل انسان توجه داشت. از نظر وی تکامل یک پدیده ثابت و بی تحرک



نیست، حرکت اساس عالم است، و جهان در هر لحظه تغییر می‌کند و در این تغییر بسوی تکامل پیش می‌رود، انسان نیز می‌تواند وضعیت خود را بر اساس اراده و خواست خود تغییر دهد. فردی که کوشا و فعال است و قدرت خلاقه دارد، می‌تواند پیشرفت کند و به کمک هموعان خود قوانین الهی را در جامعه اجرا کند و خلیفه خدا بر روی زمین باشد. انسان موجودی جدا از اجتماع نیست. او باید عمل کند و واکنش نشان دهد، تأثیرگذار و تأثیرپذیر باشد. فلسفه و ادبیات مقایسه‌ای و فرهنگی به مادر تشخیص بهتر و صحیح‌تر تجربه‌های دیگر اقوام برای رسیدن به مراحل بالاتر واقعیت و اینکه چه عواملی باعث تضعیف و نابودی و یاپیشرفت و شکوفایی تمدنها شده اند کمک می‌کند. آشنایی با فرهنگ آلمان از طریق اندیشمندانی همچون محمد اقبال به محققان این امکان را می‌دهد تا دلایل اصلی و واقعی پیشرفت جهان مدرن اروپا را بدانند، همچنین باعث می‌شود تا فرهنگ خودی بهتر شناخته شود زیرا فرهنگها همواره در طول تاریخ بر یکدیگر تاثیرمتقابل گذاشته اند.

## منابع

- ۱- اقبال، محمد: کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری. انتشارات سنائی. تهران ۱۳۷۶.
- ۲- حقیقت، عبدالرفیع (رفیع): فرهنگ شاعران پارسی. انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان ایران. تهران ۱۳۶۸.
- ۳- سجادی، سیدجعفر: فرهنگ لغات و اشارات و تعبیرات عرفانی. طهوری. تهران ۱۳۶۲.
- ۴- غزالی، ابوحامد: احیاء العلوم الدین. با ترجمه فارسی از: خوارزمی، معی الدین محمد. انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ دوم. تهران ۱۳۶۸.
- ۵- مولانا، جلال الدین محمد (مشهور به مولوی): کلیات دیوان شمس. تدوین: فروزانفر، بدیع الزمان. نشرراد. تهران ۱۳۷۵.
- ۶- نیرومند (محقق)، کریم: تاریخ پیدایش تصوت و عرفان و سیر و تحول و تطور آن. ستاره. زنجان ۱۳۶۴.
- 7- Benton, William: Encyclopedia Britannica. The University of Chicago. Chicago 1968.
- 8- Drosdowski, Günther: Duden Deutsches Universalwörterbuch. Dudenverlag. Mannheim, Leipzig, Wien, Zürich 1989.
- 9- Friedlein, Curt: Geschichte der Philosophie. Erich Schmidt Verlag. Berlin 1984.
- 10- Goethe, Johann Wolfgang: Goethes Werke. Hamburger Ausgabe in 14 Bänden. Hamburg 1960.
- 11- Hirschberger, Johannes: Kleine Philosophiegeschichte. Verlag Herder Freiburggau. Breisgau 1961.
- 12- Iqbal, Mohammad: Iqbal A Selection of the Urdu Verse. Text and Translation by: Matthews, D.J. Heritage Publishers. New Delhi 1993.
- 13- Iqbal, Mohammad: The Reconstruction of Religious Thought in Islam. Oxford University Press. London 1934.

- 14- Nietzsche, Friedrich: Also sprach Zarathustra. Volmer-Verlag. Wiesbaden-Berlin.
- 15- Nietzsche, Friedrich: Nietzsches Werke. Carl Hanser Verlag. München-Wien 1980.
- 16- Russel, Bertrand: History of Western Philosophy. Georg Allen and Unwin Ltd. London 1946.
- 17- Schimmel, Annemarie: Gabriel's Wing. E.J. Brill. Leiden 1963.
- 18- Schopenhauer, Arthur: Die Welt als Wille und Vorstellung. Diogenes Verlag AG. Zürich 1977.
- 19- Spear, Percival: A History of India. Penguin Books India. New Delhi 1990.
- 20- Talgeri, Pramod: Vom Verständnis der Andersheit der Fremdkultur. In : Perspektive und Verfahren interkultureller Germanistik . Hrsg. Wierlacher, Alois. Iudicium Verlag. München 1987.
- 21- Ulfig, Alexander: Lexikon der philosophischen Begriffe. Bechtermünz Verlag. Eltville am Rhein 1993.
- 22- Wimmer, F.M.; Amberbauer, M.; Chini, T.C.: Skriptum zur Vorlesung. Interkulturelle Philosophie. Probleme und Ansätze. Universitätsverlag. Wien 2000.
- 23- Wiener, Philipp: Dictionary of the History of Ideas. Charles Scribner's Sons. New York ,1973.